



و سایر کشورهای عربی، مرد از شخصیت بالایی برخوردار است، منحصر به پاکستان نیست.

● ولی این تغییر صحیحی از فرهنگ اسلامی نیست. زن در اسلام شخصیت و منزلت خاص خودش را داراست.

■ نوره: در دین ما، زن از حقوق خاصی برخوردار است؛ ولی در جامعه به آن دست نمی‌یابد و این همان جبری است که من می‌گویم. در غرب، زن بدون وجود مرد می‌تواند زندگی‌کننده ولی در پاکستان نه دولت از این امر حمایت می‌کند نه خود زنها. اعتماد به نفس دارند. این را هم مرد به او اجبار کرده است.

آفرین: نسرینم، زن حسی اگر در جامعه‌ای آزاد هم پرورش پیدا کرده باشد باز هم از مرد پیروی و اطاعت می‌کند. در ایران چطور است؟

● جامعه ایران هم مانند پاکستان که از دو فرهنگ هندو و اسلام تشکیل شده، ترکیبی از دو فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی است. بدیهی است که قرار گرفتن در فرهنگ اسلامی به طور محض، با قرار داشتن در فرهنگ ترکیبی و مرکب، تفاوت است. از این که بگوئیم، آیا این مشکلات زنان، باعث می‌شود که شعر بگوئید؟

■ نوره: همیشه نه. ما دو زن شهری و روستایی داریم. در روستاها که زنان بیسوادند و قدرت بیان ندارند، و لزوم ندارد یک زن شاعر و باسواد خودش همان مشکلات را داشته باشد؛ ولی شاید چون آن مسائل را می‌بیند شعر بگوید.

لکهنوشی: وجود این مشکلات برای زنان، علت شعر گفتن نیست؛ بلکه شعر ناخودآگاه سروده می‌شود.

● پس اگر با دیدن مشکلات، شعر می‌گوید، لابد صبر می‌کند؟

■ آفرین: شاعر نمی‌تواند صبر کند؛ ویرا اگر صبر کند نمی‌تواند چیزی را بیان کند.

● شاعر به غزلنرید، آیا این قالب شعری بیشتر مورد عنایت زنان پاکستانی است؟

■ نوره: در پاکستان معمولاً غزل می‌گویند و من گمان می‌کنم این تعجب شما برای خاطر این است که شاعران معاصر ایران کمتر غزل می‌گویند.

● تعجب نیست فقط سؤال است. در ایران هم پس از انقلاب و جنگ تعمیلی رونق گرفت به غزلنرایی داشتیم و در واقع شعر متحول و معاصر ایران، غزلنرا کم نداد.

■ نوره: آنچه در شعر زنان پاکستان شهرد است، وجود ترکیبات و اصطلاحات خاص است برای مطرح کردن مسائل و مشکلات زنان و یک نوع انعکاس این حقایق است؛ بویژه این حقیقت که در جامعه پاکستان شخصیت مرد جبری است در حالی که زن از شخصیت مظلومی برخوردار است.

● همان شخصیتهایی که شما آنها را جزو فرهنگ شرقی می‌دانید؟

■ نوره: بله و در پاکستان شدتش بیشتر است. در اینجا مرد چه به صورت شوهر، چه برادر، چه پدر و حتی پسر بر زن مسلط است. می‌دانید اینجا آزادی فکر برای زن وجود ندارد.

لکهنوشی: من موافق نیستم. من در کنار مردها هم احساس امنیت و قدرتمندی می‌کنم.

● شاید به دلیل وجود شعر در کنارتان است، حسرتان و پرتان؟

■ لکهنوشی: نه این احساس من فطری است. و من گاه این احساس و دیگر چیزهایی را که در دلم هست با شعر بیان می‌کنم.

آفرین: ظاهراً حرف سیمین درست است. نه تنها در پاکستان؛ بلکه در کشورهای اسلامی مثل ایران، سوریه، لیبی،

نشستی

با

سه تن از

شاعره‌های

کراچی:

شهناز نور

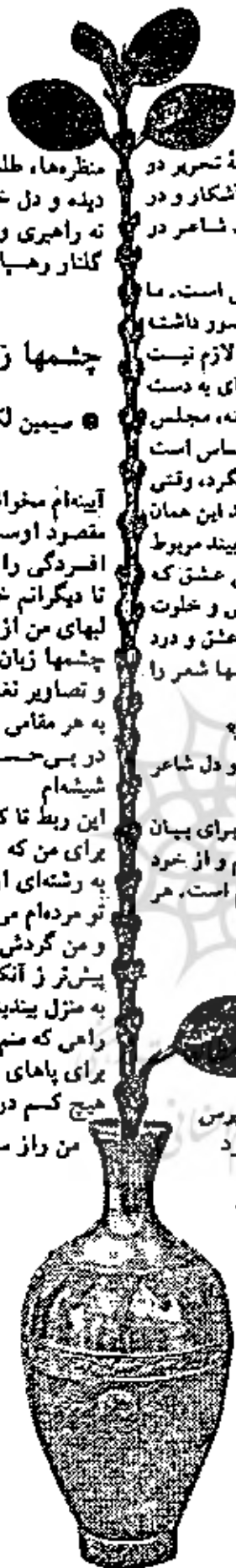
سیمین لکهنوشی

گلنار آفرین

ما

پسین

گریسته ایم



باید هر چه دارد بگوید.

نور: شاعر نمی تواند صبور باشد. شعر گفتن علامت اعتراف است و شاعر به سبک خودش حرفهایش را بیان می کند؛ سایرین هم با شیوه های خودشانش. شاعران در بسیاری از نهضتها دخیل بوده اند. اگر شاعر صبر کند باید فقط در خانه بنشیند ...

● ولی بدون صبر، انسان نمی تواند کامل باشد.

■ لکهنوی صبور در طبیعت و فطرت انسان است. صبر لازمه زندگی است. اگر مشکلی دارد و گریه می کند صبرش به او می آید که بگریه. نور: اگر می گرید یعنی صبر ندارد.

● پس شما باید رابطه صمیمانه ای با اشک داشته باشید؟

■ نور: ما آداب دیوار دهنو سازدیم و فراموش کردیم و بر سبب گریستیم.

● بدون علت می گریه؟

■ نور: نه، از همان چیز گریه می کنم. لکهنوی: اشک انعکاسی است از احساسات درونی یک شاعر، باری که بر دل دارد و احساس تلنگری و غمزه ای که می کند، اشک انعکاس همان است.

آفرین:

اشک در چشم و خنده بر لب
حالت تماشاگر است.

● با این غم به سراج خلوت و سکوت هم می روی؟

■ آفرین: به نظر من، خلوت مهم ترین کار شاعر و شعرش است. در خلوت است که می توان بهترین تجزیه و تحلیل را از مضمون و موضوع داشت و در قالب شعر بیان کرد.

لکهنوی: رابطه عمیق بین شاعر و سکوت و خلوتش وجود دارد. شاعر

تفکراتش را در تنهایی به رشته تحریر در می آورد. تفکراتی که شاید در آشکار و در ظاهر به آن دست پیدا نکند. شاعر در خلوتش به شعر می رسد.

نور: تنهایی یک احساس است. ما می توانیم در این مجلس حضور داشته باشیم، ولی در خلوت خودمان. لازم نیست تنهایی در یک اتاق یا در ویرانه ای به دست آید. شاعر می تواند در یک ویرانه، مجلس باشکوهی داشته باشد. شاعر حماس است و با دید عمیق به مسائل می نگرد، وقتی چیزی می بیند که دیگران نمی بینند این همان خلوت اوست؛ چه دردی که می بیند مربوط به خودش باشد یا دیگران؛ مثل عشق که لازمه شعر و شاعری است، تنهایی و خلوت هم لازمه شعر و شاعری است. عشق و درد و حس و تنهایی و قلم، همه اینها شعر را می سازند.

● چه رابطهای با قلم دارید؟

■ لکهنوی: قلم زبان شاعر و دل شاعر است.

نور: قلم وسیله ای است برای بیان احساسات. هر چه از ادب داریم و از خود به جا می گذاریم بواسطه این قلم است. هر چه داریم از حرکت قلم است.

رهپار جاده جنون

● گلزار آفرین

ای غمگساره، از آرزوهایم مبرس
پشتر، دل حزین من آبادان بود
دیوارها
و درهای خانه را به یاد

می آورم
و تمنای گلگشت را.
حتی اگر نجاتمان می دادند
غرقه می شلیم
که زنجیری از امواج
بر پایمان بود
سیر بی هدف،
پر می فایده هم نیست؟
چرا که آن سوی شهر،
دنیایی است.

منظره ها، طلسمی هرش ریا بودند و
دیده و دل خوابناک،
نه راهبری و نه همسفری
گلزار رهپار جاده جنون است.

چشمها زبان من اند

● صمیم لکهنوی

آینه ام مخواند که عکس آینه ام
مقصود اوست و من راهم
افردگی را به خلوت نهاده ام
تا دیگرانم خندان ببینند.
لبهای من از سکوت است
چشمها زبان من اند
و تصاویر نغمه هایم.

به هر مقامی مرا عالمی است
در بی حس سنگ و در احساس
شیشه ام

این ربط تا کی خواهد ماند
برای من که جسم و جان را
به رشته ای از تنها می پیوندم
تو مرده ام می بایی
و من گردش او ضاع را می نمایانم
پیشتر ز آنکه به راه در شوی،
به منزل بیندیش

راهی که صنم زنجیری است
برای پاهای رونده
هیچ کس در نمی یابد صمیم؟
من راز سر به مهرم.